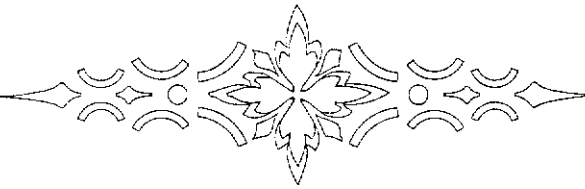


مفسر نو گرای قرآن

تأملی در احوال و افکار استاد محمدتقی شریعتی



محمد اسفندیاری

استاد محمدتقی شریعتی از مصلحان و نوگرایان اسلامی و از پیشقراولان تفکر جدید اسلامی در ایران معاصر است. وی در برنامه های اصلاحی خویش تکیه به قرآن داشت و از مفسران و قرآن شناسان بزرگ این عصر به شمار می رفت. تفسیر وی از واپسین جزء قرآن - که ذیل عنوان تفسیر نوین به دریای سیاه مرکب فرورفته - دل های بسیاری از جویندگان دانش قرآن را سفید کرده است.

گرامی گردانندگان مجله بیّنات - که از آخرین نسل شاگردان استاد شریعتی و از شیفتگان اویند - نظر به معرفی این مرد قرآنی در این مجله قرآنی داشتند. مقاله حاضر عهده دار بیان کمی از بسی از ابعاد زندگی و اندیشه های این عالم ربّانی است. باشد که خوانندگان قرآن پسند این جریده را به کار آید و جوانان را شوق قرآن جویی افزایش دهد. والی الله المصیر.

دوره تکوین شخصیت و تحصیلات

محمدتقی شریعتی در سال ۱۲۸۶ شمسی در روستای مزینان از توابع سبزوار، در خانواده ای که از طرف پدر و مادر روحانی بود، زاده شد. پدرش آقا شیخ محمود، که از تحصیلات عالی برخوردار بود، به فتق و رتق امور شرعی اهالی مزینان اشتغال داشت. جدّ

او، مرحوم آخوند ملاقربانعلی، که به حکیم آخوند اشتهار داشت، از شاگردان برجسته حاج ملاهادی سبزواری (صاحب منظومه) بود و میان او و حاجی، که سالها افتخار درك محضر او را داشت، مکاتباتی فلسفی به جای مانده است. در چنین خانواده‌ای که اهل قبله و قلم بودند، به مکتبخانه رفت و پس از سپری کردن آن دوره به تحصیل علوم دینی پرداخت. برخی از کتابهای دوره مقدمات را نزد پدر و عمویش در مزینان فرا گرفت و سپس برای ادامه تحصیل روانه حوزة علمیة مشهد شد و در یکی از حجرات مدرسه فاضل خان اقامت گزید.

مرحوم شریعتی با کوشش و پشتکار کم مانندی در این مدرسه به درس و بحث مشغول شد و به مصداق «لَا يُدْرِكُ الْعِلْمُ بِرَاحَةِ الْجَسْمِ»، راحتی را به خویشتن حرام کرد. شبها بدون اینکه رختخواب خویش را بگسترده، اندکی به روی کتاب می‌خسبید و سپس سراسیمه از بیم دست رفتن وقت برمی‌خاست و مطالعه را پی می‌گرفت. روزی رختخواب خویش را - که همیشه به آن تکیه می‌زد و درس می‌خواند - می‌گسترده و ملاحظه می‌کند که چون مدت‌ها آن را نگشوده بود، بیدزده و پوسیده شده است.

نخستین استادی را که در این مدرسه به محضرش شتافت، عبدالجواد ادیب نیشابوری (ادیب اول) بود. سپس هنگامی که ادیب اول درگذشت (۱۳۴۴ق)، به درس محمدتقی ادیب نیشابوری (ادیب ثانی) حاضر شد و صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و بدیع را در محضر این دو استاد نادر المثل ادبیات عرب فرا گرفت.

محمدتقی شریعتی کتاب قوانین الاصول را نزد مرحوم حاج شیخ محمد کاظم دامغانی و شرح لمعه را نزد مرحوم ارتضاء و حاج میرزا احمد مدرس یزدی و مکاسب را در محضر مرحوم سبزواری، و بقیة دروس سطح را در محضر استادان بزرگی چون شیخ هاشم قزوینی، میرزا ابوالقاسم الهی و دیگران فرا گرفت.

در این زمان بود که مدارس و حوزة‌های علمیة به امر رضاشاه برچیده می‌شد و طلاب را با جبار به نظام و وظیفه روانه می‌کردند. این امر گرچه موجب از رونق افتادن تحصیل و تدریس در حوزة‌ها گردید، ولی استاد شریعتی با تحمل مشقت و عسرت به تکمیل دروس سطح پرداخت و چون برای نیل به درجه اجتهاد - که برای چنین مقصودی در مشهد اقامت گزیده بود - با چنین مانع بزرگی روبرو شد، تصمیم گرفت که برای شناساندن اسلام به نسل جوان به وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) رود.

فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی

از سال ۱۳۰۹ فعالیت‌های اجتماعی استاد با تدریس در مدرسه شرافت و فردوسی و ابن‌یمین و فیوضات در مشهد آغاز شد. همزمان با تدریس در این دو مدرسه، مدیریت آن نیز به او واگذار شد و وی با کوشش و پشتکار کم‌مانندی به پرورش جوانان پرداخت. هنگامی که علی‌اصغر حکمت، وزیر وقت آموزش و پرورش، به مشهد آمد و از مدرسه‌ای که استاد شریعتی مدیریت آن را به عهده داشت دیدن کرد، با تعجب و در مقام تحسین گفت: «چنین مدرسه‌ای در انگلستان هم نیست». و البته مدرسه‌ای که مدیر و معلم آن شریعتی بود و با زمزمهٔ محبتش شاگرد گریزپای را در جمعه به مدرسه می‌آورد و خود تا پاسی از شب در مدرسه می‌ماند، نمونه و بی‌بدیل بود.

ایشان از معتقدان متصلّب و سرسخت همبستگی دین و سیاست بود. از این رو ورود در مسائل سیاسی را بر خود فریضه و وظیفه قلمداد می‌کرد. راه استاد از کسانی که قائل به جدایی دین از سیاست بودند و یا کسانی که به همبستگی دین و سیاست اعتراف داشتند و با وجود این خود در مسائل سیاسی حضور نمی‌رساندند و «اعتزال سیاسی» پیشه می‌کردند، جدا بود. استاد شریعتی نه تنها «متفکر»، که «فعال» نیز بود و تلاقی «دانش» و «کنش» و «عقیده» و «جهاد» بود.

از سال ۱۳۲۰، همزمان با اشغال ایران از سوی قوای مهاجم روس و انگلیس و با باز شدن نسبی فضای سیاسی و آزادی گروه پنجاه و سه نفری و فعالیت پرامنهٔ حزب توده، استاد شریعتی به صحنهٔ سیاست پا گذاشت و در مصاف با مظالم رژیم شاه و ایدئولوژی و سیاست وابستهٔ حزب توده یک‌تنه در استان خراسان به پا خاست.

تأسیس کانون نشر حقایق اسلامی

استاد محمد تقی شریعتی در سال ۱۳۲۰ به تأسیس کانون نشر حقایق اسلامی پرداخت. این کانون برنامهٔ خویش را در منزل یکی از دوستان استاد آغاز کرد و استقبال جوانان و اقشار مختلف از برنامه‌های آن موجب شد که محل برگزاری آن به مکان مناسبتری انتقال یافت. بدین ترتیب کانون نشر حقایق اسلامی به رهبری استاد شریعتی از سال ۱۳۲۳ با دامنهٔ وسیعتری، به عنوان یکی از پویندگان «تفکر جدید اسلامی»، به فعالیت جدی و

سرنوشت سازی دست یازید .

رؤوس برنامه های فکری و سیاسی مرحوم شریعتی در کانون نشر حقایق اسلامی ، در موارد ذیل خلاصه می شود :

- ۱ . نشان دادن معایب مارکسیسم و محاسن اسلام ؛
- ۲ . نشان دادن معایب اسلام ارتجاعی و معرفی اسلام اصیل ؛
- ۳ . نشان دادن مظالم رژیم شاه .

سزاست که بیانات استاد را در این زمینه گوش فرادهم :

عملکرد کانون و فعالیت ما در کانون براساس برنامه ای صورت می گرفت که تشخیص داده بودیم اگر بر آن مبنا حرکت کنیم ، به فضل الهی ، پیروز خواهیم بود . مبارزه ما در کانون در سه جهت صورت می گرفت و ، به عبارت دیگر ، ما به سه طریق مبارزه می کردیم : نخستین مرحله مبارزه ما با حزب توده بود . در جریان این مبارزات در عین اینکه می کوشیدیم بی پایگی مارکسیسم را نشان بدهیم ، در برابر ، از اسلام سخن می گفتیم و ارزشهای اسلام را مطرح می کردیم . حاصل این طرز عمل این بود که اغلب جوانان که اسلام را شناخته و فریفته تبلیغات سوء دیگران شده بودند ، ناگهان به خود آمدند و نه تنها به سوی اسلام کشیده می شدند ، بلکه برای همیشه از تبلیغات نادرست دشمنان اسلام قطع رابطه می کردند .

دومین مرحله مبارزه ما متوجه عوارض دینداری سنتی و توارثی بود . یعنی آن نوع دینداری که دین را واسطه نوعی تخدیر و خرافات و اطمینان خاطرهای بی دلیل معرفی می کرد . دینداری آنها نه تنها مفید نیست ، بلکه مضر هم هست . این قبیل اشخاص کسانی هستند که به جوهر راستین و متحرک دین اسلام دست نیافته اند و به همین دلیل هم دین اسلام را آن گونه شناخته اند که به جای ایجاد هر حرکت و تحولی ، موجب بی تحرکی ، خرافاتی بودن و تسلیم و رضای کورکورانه شان شده است . از آنجا که این شیوه شناخت و تلقی از دین برای این قبیل دینداران به مرور زمان توسط دیگران معرفی و تفهیم شده بود ، مبارزه کردن با آنها و ایجاد دگرگونی در بینش آنها نسبت به اسلام و دین کارچندان ساده ای نبود .

سومین مرحله مبارزه ما در جهت مظالم دستگاه حاکم بود . عمال دستگاه هم در همان

ایام، هر روز به یک بهانه، ما و اعضای کانون را اذیت می کردند و این آزار و اذیت ادامه داشت تا روزی که در کانون را بستند و ما را به زندان بردند.

اندکی تأمل و دقت در برنامه های فکری و سیاسی ایشان، نمایانگر گستردگی دانش و عمق بینش و شعور اجتماعی و شناخت او به زمان است. از سویی با معرفی اسلام اصیل و عرضه آن به تشنگان، سیمای مکتوم و غریب آن را، که به مشابه پوستان و ارونه ای گردیده بود، آشکار می نماید و آن را از زندان ارتجاع و خرافات آزادی سازد، و از سویی دیگر در مصاف با ستمهای رژیم ددمنش پهلوی، به مبارزه ای آزادیبخش برای رهایی مسلمین از چنگال خونین و زندان سهمگین حکومت استبداد اقدام می کند؛ یعنی هم به «آزادی اسلام» از «زندان ارتجاع» دست می یازد و هم به «آزادی مسلمین» از «زندان استبداد».

بدین سان استاد شریعتی دغدغه اسلام و مسلمین را، توأمان، در نظر داشت. از طرفی به دریافت های متحجرانه و ارتجاعی نهیب و نقد می زند و بی پایگی و بطلان «جمود ارتجاع» را با قرآن و برهان آشکار می سازد، و از طرفی دیگر از اوضاع رقتبار و انحطاط مسلمین متأثر و متأسف می شود و برای رهایی آنها از «جور استبداد» و اعاده سیادت و سعادت نخستین تلاش می کند. می کوشد تا به «تجدید حیات اسلام و مسلمین» - که هدف کانون نشر حقایق اسلامی بود - دست زند و در مبارزه با «جمود» و «جور» نشان می دهد که براستی هم «محبی اسلام» است و هم «محبی مسلمین». او در عین حال که با پیرایه زدایی از سیمای اسلام و بهسازی حیات مسلمین به مبارزه با «تحجر» و «جور» می پردازد، رسالت دیگری را نیز به دوش می کشد: مقاومت در برابر «تهاجم مارکسیسم» و نشان دادن اعتلای اسلام و مسلمین در برابر آن.

طلب برابری مارکسیسم در میان بسیاری از جوانان و تحصیلکردگان آن زمان، تو خالی ننموده بود و بلکه آواز دهل آن نیز، که از انقلاب پیروزمند اکتبر و موفقیت شوروی در جنگ جهانی دوم به صدا درآمده بود، طنینی خوش می نمود. جاذبه کاذب مارکسیسم و شعارهای پرشده و حدت آن، که متناسب با شور و روحیه سرکشانه نسل جوان تنظیم شده بود، دسته دسته جوانان این سرزمین را به باتلاق خویش می کشاند. حزب توده نیز که با پشتوانه ای از آن سوی مرزها تقویت می شد، به تألیف و ترجمه

صدها کتاب و روزنامه و مجله درباره مارکسیسم همت می گماشت. در مقابل، دفاعیات و احتجاجات اغلب عالمان آن دوران، به تقلید از پیشینیان، بیشتر در برابر یهودیت و مسیحیت رو به احتضار بود. تو گویی رسالت صیانت از بیضه فکری اسلام پیوسته در برابر این دو دین تحقق می پذیرفت. بدین ترتیب در مقابل سیل بنیان افکن مارکسیسم، احتجاجی از عالمان، که در خور نیازها و شبهات رایج آن زمان باشد، صورت نمی پذیرفت. سهل است که با احتراز و نادیده گرفتن آن، سوای باطل «الباطل يموت بترك ذكره» در سر پرورده می شد.

در چنان هنگامه ای که مارکسیسم و الحاد و حزب توده به هدم دین کمر بسته بودند و استان خراسان و جوانان آن سامان را، چون خطه آذربایجان، محل ترکتازی خویش قرار داده بودند، استاد شریعتی یک تنه به پاخاست. دفاع از کیان اسلام و عیان کردن کژیها و کاستیهای مارکسیسم را مطمح نظر قرار داد و اعتلای اسلام و تفوق آن را در برابر طوفان مارکسیسم نشان داد. مایه های قوی علمی، رأی صائب و اراده ثاقب، او را در انجام این رسالت مدد رساند و منجی و راهبر و «سقراط خراسان» گرداند. همو در این زمینه می گوید:

آن وقتها این فلسفه تازه بود و ضرورت داشت ابتدا با این فلسفه آشنا شوم و چاره نداشتم جز اینکه همه کتابها، نوشته ها و مجله های مربوط به فلسفه کمونیزم را بخوانم تا بتوانم با بصیرت مبارزه کنم. و این چنین بود که آن سالها در شبانه روز بیش از چهار ساعت نتوانستم بخوابم. آن سالها را به عنوان سالهای بی خوابی به یاد دارم و هرگز هم فراموش نمی کنم.

بدین سان نتیجه روشنگری و آگاهی پراکنی او بود که حزب توده هرگز نتوانست آن غائله ای را که در آذربایجان به راه انداخت، در خراسان نیز به راه بیندازد. باری رؤوس برنامه های کانون نشر حقایق اسلامی به رهبری مرحوم استاد شریعتی، چنان است که در فوق بدان اشارت رفت.

مجاهدات سیاسی و عقیدتی

استاد شریعتی با شروع فعالیت چهاردهمین دوره مجلس شورا در اسفند ۱۳۲۳، تا

سقوط دولت دکتر مصدق در مرداد ۱۳۳۲، در صحنه های مختلف سیاسی حضور داشت. نخست در جبهه ملی به فعالیت پرداخت و سپس به نهضت مقاومت ملی پیوست و تأسیس و سازماندهی و رهبری آن را در استان خراسان به عهده داشت. او در سال ۱۳۳۱ نامزد مردم مشهد در هفدهمین دوره مجلس شورا، و مستظهر به حمایت کتبی مرحوم آیت الله کاشانی از نامزدی خویش بود. ولی به علت تشنج آفرینها و مداخلات عوامل دربار برای جلوگیری از ورود استاد شریعتی به مجلس، انتخابات آن شهر متوقف شد، و سوگمندان، دوره هفدهم مجلس از برکت حضور عالمی ربّانی با سنت و سیاست محمدی - علوی بی نصیب ماند.

در سال ۱۳۳۶ که به مراکز نهضت مقاومت ملی حمله شد، استاد شریعتی با شانزده تن از یاران و شاگردان خویش به اتهام مخالفت با شاه و ایراد سخنرانی و تحریک افراد، دستگیر شد و با هواپیمای نظامی به تهران و از آنجا به زندان قزل قلعه روانه گردید و بیش از یک ماه در سلول انفرادی حبس شد. بار دیگر در سال ۱۳۵۲ به جرم اینکه پدر دکتر شریعتی بودا دستگیر و، در واقع، گروگان گرفته شد تا دکتر شریعتی، که مخفی شده بود، خود را معرفی کند. این بار استاد شریعتی بیش از یک سال در زندان اوین و قصر محبوس شد.

در سال ۱۳۴۵، استاد شریعتی به دعوت استاد شهید مطهری و هیئت مدیره حسینیه ارشاد، برای ایراد سخنرانی در حسینیه ارشاد به تهران دعوت شد. وی به این دعوت، که با اصرار نامبردگان و وساطت آنها در نزد مرحوم آیت الله العظمی میلانی همراه بود، پاسخ مثبت داد و تا سال ۱۳۴۹ در تهران رحل اقامت افکند.

حاصل سخنرانیهای حسینیه ارشاد - که این مؤسسه همسو با برنامه های کانون نشر حقایق اسلامی بود - دو کتاب گرانسنگ وحی و نبوت در پرتو قرآن و خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت است.

همچنین استاد شریعتی در سال ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶، به سبب در بند بودن مرحوم آیت الله طالقانی، که با یکدیگر سنخیت و مشابهت فکری و بینشی داشتند، به نیابت ایشان در مسجد هدایت به تفسیر قرآن پرداخت و دلهای مشتاقان و تشنگان حقیقت و هدایت را از

سرچشمه زلال وحی سیراب ساخت .

استاد در سال ۱۳۴۹ به مشهد برمی گردد؛ اما پس از چندی هیئت مدیره حسینیه ارشاد بار دیگر از ایشان تقاضای سخنرانی در آن مؤسسه می کند و برای انجام این مقصود مرحوم آیت الله العظمی میلانی را واسطه می کنند. اما ایشان ضمن عدم قبول بازگشت استاد شریعتی به تهران، می گویند: اگر دو تا محمدتقی شریعتی بود، یکی را به شما برای حسینیه ارشاد و تهران می دادیم؛ چون یکی است، این برای مشهد لازم است. و چنین بود که ایشان تا پایان عمر در مشهد ماند.

بی شک یکی از درخشانترین و برجسته ترین خدمات و مجاهدتهای استاد شریعتی، معرفی اسلام به صورت دینی اجتماعی و جامعه ساز و متحرک و حرکت آفرین بود. می گفت:

باید دینداران بدانند که تنها به بعضی از اعمال عبادی قناعت کردن و وظایف اجتماعی را مهمل گذاشتن برخلاف فرمان دین است ... در اسلام هیچ امری، بعد از اصول دین، یعنی توحید و نبوت و معاد، بالاتر از زمامداری و حکومت نیست؛ هیچ امری بدون استثنا. زیرا امر به معروف و نهی از منکر - که جمیع اعمال خیر و همه نیکیها نسبت به آن بسیار کوچک است - فقط به حکومت حق و عدل، زنده و معمول و با حکومت جور، مرده و متروک می شود ... بنابراین تمام اهتمام مسلمانها باید صرف این شود که زمامداری بر سر کار باشد که با اجرای قوانین و دستورات اسلام، جامعه ای مرفه و سعادتمند خواهند داشت.

در بینش او اسلام تنها یک سلسله دستورات شخصی - که به تزکیه نفس و رابطه روحانی فرد با خدا منحصر باشد - نیست؛ بلکه دینی است که برای رسیدن به لاهوت باید از ناسوت گذشت و برای رسیدن به خدا باید از میان خلق رفت و لازمه تزکیه نفس و رابطه با خدا، مبارزه با طاغوت و کفر و ورزیدن بدان است.

اسلامی که او مبلغ و معرف آن بود، جوهری انقلابی و حماسی و پیکارگر داشت و یک پای آن در اجتماع و سیاست بود. سوگمندان این بخش از تعلیمات استاد کمتر در «آثار کتبی» او درج شده است. گو اینکه «آثار وجودی» آن استاد، که صدها شاگرد

مبارز و انقلابی و از جمله مرحوم دکتر شریعتی بود، گواه روشنی است بر این بخش درخشان و برجسته کارنامه او؛ یعنی اسلام به عنوان دینی اجتماعی و انقلابی و حماسی.

از دیگر مجاهدتهای عقیدتی استاد شریعتی، به مبارزه وی با آیین پوشالی بهائیت می توان اشاره کرد. وی در مقدمه ای که بر کتاب خاتمیت و پاسخ به ساخته های بهائیت، تألیف علی امیرپور (از شاگردان استاد)، نوشته است، هشدار داده: بدعت باب و بهاء از این جهت که به لباس دین در آمده برای افرادی که در عین تسلیم به هوا و هوسهای نفسانی هنوز نمی خواهند با مطلق دین بکلی و یکباره قطع رابطه نمایند حتی از کمونیسسم نیز گول زنده تر و خطرناکتر است.

همچنین باید به مبارزه او با کسروی و کسروی گرایی و پاکدینی او - که پاک بی دینی بود - اشاره کرد. استاد شریعتی کتابهای کسروی را در جلسات می آورد و مطالبی را که می خواست رد کند، بدقت می خواند و بعد با استدلال و انصاف رد می کرد.

پیراستن پیرایه ها

از دیگر اصلاحگریها و خدمات مؤثر استاد شریعتی، زدودن و پیراستن خرافات از اسلام بود که آن را از تحریک و جنبش بازداشته بود. ژرف بینان دانند که چنین کاری چسان مشکل و خطیر است و چگونه کسانی را که با بهره کمی از معرفت در این راه خرامیده اند، به زمین افکنده است. پیداست که اولاً تعیین مصداق خرافات کار دشواری است و ثانیاً اغلب خرافات و زنگارهایی که به وجود آمده، به اصیلترین و نابترین مفاهیم اسلامی، چون قرآن و امامت و شعائر دینی، دوخته شده است. و گفتن ندارد که پیراستن آن خرافات و پاس داشتن آن ارزشها، کاری به غایت دشوار است. ثالثاً در پیراستن پیرایه ها و خرافات، سروکار با احساسات و عواطف مردمی است که حظی از منطق و دلیل ندارند و بزودی جریحه دار می شوند.

او با وجود چنین موانع و مشکلات مردافکنی که در پیش بود، به پیراستن پیرایه ها و

خرافاتى که موجب گریز نسل جوان و تحصیلکرده از اسلام می شد، پرداخت و غالباً به این شعر تمثیل می جست :

دین تو را در پی آرایشند
در پی آرایش و پیـریشند
بس که بیستند بر او برگ و ساز
گر تو بینی شناسیش باز

او در خرافه زدایی و پیرایه کنی به بیراهه نرفت و در تشخیص مصداق آن راه صواب پیمود. هنگامی که موضوعی فی نفسه صحیح و معقول بود و با ابتلا به آفت خرافه نامعقول و نادرست می نمود، خرافه را می زدود و اصل را می ستود. در خرافه زدایی ید بیضایی داشت و احساسات و عواطف عوام را جریحه دار نمی کرد. می گفت :

از جنبه نفی ای وارد نشویم، بلکه حتی الامکان از راه اثباتی وارد شویم. به جای اینکه عمل و سخن دیگری را تخطئه کنیم و موج و معارضه ایجاد کنیم، کیفیت صحیح تعظیم شعائر را متذکر شویم.

حالا ما در امر شفاعت، زیارت و گریه به مردم چه می گوئیم! هنگامی که می خواهیم مردم را به زیارت تشویق کنیم و به شفاعت امیدوار سازیم و یا به گریه و زاری به حسین و احیای امر آل محمد(ص) و ادارشان کنیم، اگر نتیجه این اعمال تزکیه می شود، درست است؛ ولی اگر نه، نادرست درک کرده ایم و باید در فکر خویش تجدید نظر نماییم. آخر اینکه نمی تواند درست باشد که پیغمبر بیاید برای تزکیه و بعد سیدالشهداء - العیاذ باللّه - برای شیوع اعمال فساد بیاید. آیا چنین اندیشه ای درست است؟ آن بزرگوار کشته می شود برای اینکه مردم در ارتکاب گناه گستاختر گردند؟ در هفته ای یک بار برای حسین مجلس روضه خوانی به پا کنند و بعد هر جنایتی که می خواهند انجام بدهند؟ به کربلا بروند و بعد هر غلطی که می خواهد بکنند ... ؟

البته این مطلب باز با این فرق دارد که کسی بخواهد بگوید که بر سیدالشهداء گریه باید کرد یا نه؟ اینها را فقط یا اشخاص مغرض با هم خلط می کنند یا مردم بسیار نادان.

به شهادت همه کسانی که با این مجلس و با سخنرانیهای بنده آشنا هستند، نیک می دانند که به هنگام یادآوری دردهای جانگناه حسین بن علی(ع) خود بیش از هر کس دیگر متأثر

می شوم و قادر نیستم از ریزش اشک خودداری کنم. بنده حتی نمی توانم در مقاتل مطالعه صحیح بکنم؛ چون که منقلب می شوم. من نمی توانم با گریه مخالفت کنم و نمی خواهم بگویم خدای ناخواسته نباید بر حسین گریه کرد؛ بلکه می گویم آن چشمی که بر ابی عبدالله نگرید و آن دلی که نسوزد چشم و دل بشر نیست. اما این مطلب با این جداست که سیدالشهداء شهید شد تا مردم دور یکدیگر بنشینند و گریه کنند و آمرزیده شوند.

سزاست در این زمینه به گفتار دیگر او گوش کنیم که نشانه مبارزه او با خرافات و پیرایه های مرسوم زمان خویش است و اکنون به مدد تعلیمات و خرافه زداییهای او و همگنانش از جامعه ما رخت بر بسته است:

ما خود را می فریبیم که خیال می کنیم چون شیعه امیرالمؤمنین و خاندان اطهر پیغمبر هستیم و چون به زیارت می رویم و عزاداری برای سیدالشهداء و شهدای راه دین می نمایم و اشک می ریزیم، پس هر گناهی که داشته باشیم آمرزیده است و از ما شفاعت خواهند کرد. قرآن با صراحت تمام می گوید: *أَمَّا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ*. یعنی فقط خداوند از پرهیزگاران قبول می کند، نه هر فاسق فاجری که از هیچ گناهی روگردان نیست.

دغدغه در موضوع علم و عقل و دین انسان و مطالعات فقهی
دغدغه و تشویش خاطر استاد شریعتی درباره یکی از مسائل پیشینه دار حیات فکری بشر، یعنی «علم» و «عقل» و «دین»، چپسزی نیست که بتوان از آن گذشت. وی در این موضوع تحقیقات مفیدی داشت که حاصل آن را در کتابهایش می توان دید.

ارتباط و یا انفکاک علم و عقل و دین، یکی از مباحث جنجالی تاریخ فکر است. روزگاری بود که ابوالعلاء معری می گفت: *اثنان اهل الارض ذو عقل بلا/ دین و آخر دین لاعقل له*. یعنی مردم دو دسته اند: یا عقل دارند و دین ندارند و یا دین دارند و عقل ندارند. امروزه نیز علمگرایی (سیانتیسم) و عقلگرایی (راسیونالیسم)، ادعای استغنا از دین دارند و بشر را به عبودیت در معبد علم و عقل دعوت می کنند.

باری در چنین هنگامه ای بود که استاد شریعتی به طرح ارتباط و همبستگی علم و عقل

و دین پرداخت و انفکاک علم و عقل را از دین، فاجعه آمیز و نادرست نشان داد. البته در این زمینه مقصود او تحقیقی آکادمیک نبود، آنچه مطمح نظر او بود، بازگرداندن قشر تحصیلکرده ای بود که مفتون علم و عقل غربیان شده بودند و برای دستیابی به پیشرفته‌ها و دستاوردهای علمی و صنعتی دنیای غرب و فراچنگ آوردن علم و عقل، دین را از چنگ داده بودند.

او برای اثبات توافق و همبستگی علم و عقل و دین، به دو اقدام مهم و اساسی دست یازید: نخست به پالایش آرایشها و خرافه‌های دینی پرداخت و کوشید با خرافه‌زدایی و پالودن پیرایه‌های بر دین، سیمای متین و منطقی دین را از اتهام ضد علم و عقل بودن بشوید. او نشان داد که دین سره و رسته از اوهام توده، کاملاً با علم و عقل سازگار است. آنچه با این دو معارض است، خرافه‌های دینی است و حساب آن چیز دیگری است.

کار دیگرش در نشان دادن توافق علم و عقل و دین، تفسیر قرآن و مفاهیم اسلامی با اصول مسلم علمی بود. وی در تفسیر قرآن از دستاوردهای علمی بهره می‌گرفت و تقدم فضل و فضل تقدم قرآن را در گشودن و شکافتن مسائل علمی نشان می‌داد. صفحات آغازین تفسیر نوین و بالاخص کتاب فایده و لزوم دین، که بخشی از آن به «نیازمندی عقل به دین» و «فایده و لزوم دین» اختصاص داده شده است، نظریات استاد شریعتی را در اثبات همبستگی و توافق علم و عقل و دین به دست می‌دهد.

بازگشت به قرآن

استاد شریعتی برای تجدید حیات اسلام و مسلمین، اندیشه «بازگشت به قرآن» را پی افکند و معتقد بود که برای احیای تفکر دینی و بیداری «ملل اسلامی از خواب غفلتی که مانند خواب اصحاب کهف چند قرن به طول انجامید، باید به قرآن پناه برد». جلسات تفسیری او در کانون نشر حقایق اسلامی و در منزل آیت الله العظمی میلانی و مسجد هدایت و حسینیه ارشاد و بالاخص تفسیری که بر جزء سی ام قرآن نوشت، مولود میمون عزم احیاگری اوست.

وجه تمایز او از بسیاری دیگر از مفسران و معلمان قرآن، در شیوه تعلیم و تفسیر قرآن

نبود. گرچه موشکافیهای آموزنده و ارزنده و جدید در تفسیر قرآن داشت و نیز بدین جهت نام «نوین» را بر تفسیر خویش نهاد، اما آنچه او را از بسیاری دیگر از مفسران قرآن متمایز و برجسته می‌سازد، انگیزه او در ورود به قرآن و تفسیر آن است.

تفسیر او از قرآن تحقیق برای تحقیق و جدای از عمل نبود که تنها بر تورم و حجم بیشتر تفسیرنگاری افزاید و فقط برای «تدریس مدرسه» و «تجوید مسجد» به کار آید. سهل است که تجوید را، چنانکه امروزه رایج است، «حجاب قرآن» می‌دانست و افسوس می‌خورد و می‌گفت که اهتمام مسلمانان منحصرأ به حفظ قرآن (وجود ذهنی) و قرائت قرآن (وجود لفظی) و کتابت قرآن (وجود کتبی) محصور شده است و سوگمندانه از وجود خارجی (عینی) آن در اعمال و رفتار خویش غافل گشته‌اند.

مقصود او از پرداختن به قرآن، تجدید حیات نخستین مسلمین و تحقق قرآن در زندگی آنها بود. بدین هدف بود که وی قرآن را از چارچوب در بسته و سربسته «مدرسه» و «مسجد» نجات داد و آن را به «محراب» زندگی برد. خواست و آرزوی او، وجود خارجی و عینی بخشیدن به قرآن و بیداری مسلمین از طریق بازگشت به آن بود. در مقدمه تفسیر نوین، که با عنوان «بیداری مسلمین» آغاز می‌شود، مقصود او را از تفسیرنگاری می‌توان دریافت:

از زمانی که مردانی بزرگ مانند سیدجمال الدین اسدآبادی و شیخ محمد عبده برای بیداری امت اسلامی قیام کردند تا امروز در همه دنیای اسلام دانشمندانی بصیر و مصلحانی مخلص و مجاهد با تحمل ضررها و احتمال خطرها کوشیده‌اند تا افکار و عقول مردم را روشن سازند و سرترقیات سریع و عجیب مسلمین صدر اسلام و علل و موجبات انحطاط کنونی آنها را تشخیص و توضیح دهند و راه چاره را باز یابند و باز نمایند.

آنچه این دانشمندان دلسوز و مجاهد و این محققان چاره جو و رجال اصلاح طلب، با اختلاف در مذاق و مشرب و با تفاوت

در انتخاب راه و کیفیت عمل، عموماً از سیدجمال تا سیدقطب بر آن اتفاق دارند و در طی مقالات و رسالات و تألیفات خود آن را تشریح و توضیح نموده، با ادله محکم و شواهد



زنده و روشن مدلل و مبرهن ساخته اند، این است که برای رهایی مسلمین از انحطاط و ذلت کنونی و رسیدن به عزت و سعادت نخستین لازم است که اسلام حقیقی شناخته شود و پندارهای بی اساس و اوهام باطلی که به نام افکار و عقاید دینی در بین توده عوام، حتی در میان بعضی از خواص و طبقه روشنفکر و درس خوانده نیز رواج یافته، از میان برود و حقایق دستورات این دین مبین بر همه معلوم و بدرستی معمول و مجری گردد ...

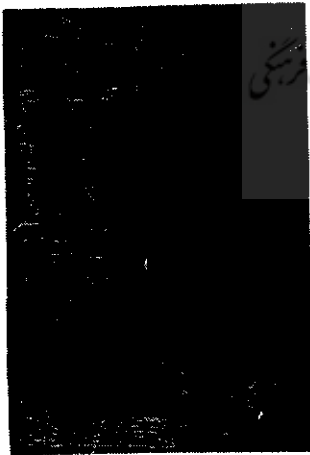
با مراجعه به این کتاب مقدس می توان جمیع انحرافات فکری و اعتقادی و عملی مسلمین را، که به وسیله بیگانگان مفسد و مغرض، یا خلفا و حکام جور و یا جهل خود مسلمانها و یا هر عامل و موجب دیگر در طول تاریخ پدید آمد، تشخیص داد و راه راست را باز شناخت. بنابراین درمان جمیع دردها و اصلاح همه مفاسد و وصول به همه سعادات را باید از قرآن خواست.

شیفته و شارح نهج البلاغه

اینک که از کوششهای استاد شریعتی در بنیان نهادن اندیشه بازگشت به قرآن سخن رفت، دریغ است که از تعلق خاطر و ارادت او به پیشوایش علی علیه السلام و نهج البلاغه، بدون اشارت مختصری گذشت.

او را درباره بینش و منش و کنش علی علیه السلام و اثبات حقانیت خلافت و ولایت آن امام، تحقیقات سودمندی است که به قبول نظر علامه امینی و علامه شوشتری رسیده است. تعلق خاطر او را به پیشوایش علی علیه السلام از این سخن نغز و پر مغز می توان یافت: علی قرآن ناطق است. آنچه در قرآن مسطور است در وجود علی مشهود می باشد. هر چه را قرآن بیان نموده، علی به عیان نموده است. وجود معارف و حقایق در قرآن کتبی است و در علی واقعی و عینی.

او را به نهج البلاغه نیز التفات و عنایت کم ماندی بود و اشراف و احاطه ای کم نظیر و ستودنی به آن داشت. بیش از نیمی از نهج البلاغه را در حفظ داشت و بخشی از آن را



ترجمه کرد و از معدود کسانی بود که نهج البلاغه را از انزوا به درآورد و غبار نسیان را از سیمای آن زدود.

زهد و خویشتن بانی

نیم قرن حیات پربرکت استاد شریعتی در تجدید حیات اسلام و مسلمین، آمیخته به زهد و فقر اختیاری و قناعت بود. وی در زندگی با پاکدامنی و سبکباری و دور از تعلقات دنیوی زیست و یکسره بر دنیا و مافیها پنج تکبیر زد. ذره‌ای از حلاوت دنیا به کام خود حلال نکرد و گوشه‌ای از دامن خود را به دنیا نیالود و در سراسر زندگی با تحمل اختیاری هر گونه فقر و قناعت، به رفاه و آسایش تن نداد. علی‌رغم آنکه می‌توانست از امکانات مناسب مادی و تسهیلات فراوان زندگی برخوردار باشد، از آن چشم پوشید و علی‌وار پیشانی بر خاک نهاد و دل از خاک برداشت.

آنان که نظر نکردند بدین مشتی خاک

الحق انصاف توان داد که صاحب‌نظرند

پس از برکناری دکتر شریعتی از تدریس در دانشگاه، عمال شاه او را به واماندگی در معیشت و اداره زندگی تهدید کردند و با این ترسند قصد تطمیع و سر در دنیا کردن او را داشتند. ولی دکتر شریعتی به آنها گفت که به موجب و حقوق دولت نیازی ندارد و با ثروت و میراث پدرش زندگی می‌کند! می‌گویند که از پدرت چه سرمایه‌ای داری؟ دکتر شریعتی می‌گوید: «فقر»!

هر درخت را از میوه اش توان شناخت

این سخن را به عیسی نسبت داده‌اند: هر درخت را از میوه اش توان شناخت. بنابراین استاد شریعتی را علاوه بر «آثار کتبی» او، در «آثار وجودی» و میوه حیاتش توان شناخت. و برترین و شیرینترین میوه درخت حیات او، دکتر علی شریعتی است. بذری را که استاد شریعتی بر زمین افکند، ثمرات و میوه‌های بسیاری از آن رُست و شاگردان و هدایت‌یافتگان متعددی، که یکی از آنها دکتر شریعتی است، به بار و برنشست. بزرگترین سودمندترین خدمت استاد شریعتی، پروردن فرزندی چون دکتر شریعتی است و خود

می گفت: شاید بتوانم ادعا کنم که بزرگترین خدمت من به جامعه عموماً و به نسل جوان بخصوص پروردن فرزندی بود که دنباله کار مرا گرفت؛ ولی بهتر و جالبتر و متناسب با زمان و شرایط زمان.

امّا توفیقات دکتر شریعی و آوازه او، حجابی بر چشم عده ای شده است که از دیدن عظمت و فضیلت‌های استاد و پدر وی محروم گشته اند. در حالی که دکتر شریعی در راه یافتن به آفاق نادیده ای از اسلام و توفیق بازشناسی و شناساندن جوهره آن، بر شانه پدر خویش ایستاده بود و از مکتب «نوین» او دماغ خویش را فربه کرده بود. آری «این گرانبمایه در از آن گوهر است».

مرحوم دکتر شریعی همیشه خود را مدیون پرورش پدرش می دانست و از او به عنوان «استاد» و «مراد» و «معبود» یاد می کرد. همو در نامه ای خطاب به پدرش می نویسد: «شما بودید که ایمان به اسلام و عشق به علی را در عمق جان و مغز استخوان من غرس کردید». و در جای دیگری می نویسد:

پدرم، نخستین سازنده ابعاد نخستین روحم، کسی که برای اولین بار هم هنر فکر کردن را به من آموخت و هم فن انسان بودن را. طعم آزادی، شرف، پاکدامنی، مناعت، عفت روح و استواری و ایمان و استقلال دل را، بی درنگ پس از آنکه مادرم از شیرم گرفت، به کامم ریخت. نخستین بار مرا با کتابهایش رفیق کرد. من از کودکی و از سالهای نخستین دبستان با رفقای پدرم، کتابهایش، آشنا شدم و مأنوس. من در کتابخانه او - که همه زندگی و خانواده اوست - بزرگ شدم و پروردم ... او بسیاری از چیزهایی را که باید بعدها، در بزرگی و در طول تجربیات و کشمکشها و کوششهای مداوم سالیان عمر آموخت، در همان کودکی و آغاز زندگی نوجوانیم، ساده و رایگان به من هدیه داد. کتابخانه پدرم، اکنون دنیای پرخاطره و عزیز من است ... من این اتاق خوب و مقدس را که مجموعه گذشته دور و نازنین و خوب من است، بسیار دوست می دارم.

شمار شاگردان استاد شریعی بیش از آن است که بتوان در این مختصر به معرفی آنها پرداخت. لذا در اینجا فقط به نام تنی چند از شاگردان وی بسنده می شود: دکتر غلامعباس توسلی، دکتر حسین رزمجو، دکتر محمود روحانی، غلامرضا قدسی خراسانی، رمضانعلی شاکری، علی امیرپور، فخرالدین حجازی، طاهر احمدزاده، دکتر محمد مهدی رکنی، شیخ عبدالکریم شریعی، شیخ محمود شریعی، پرویز خرسند، جلال الدین فارسی، طه حجازی و محمدحسین ساکت.

نصیحت استاد شریعتی

در پایان سزاست نصیحت دلپذیری را که این بنده از استاد شریعتی شنیده‌ام، برای دل‌های نصیحت‌پذیر نقل کنم. به سال ۱۳۶۱، با کوله باری از سؤالات برای کسب برکات و افاضات به محضر حضرت استاد بار یافتم.

لاقیسته ورأیت الناس فی رجل
الدَّهر فی ساعة والارض فی الدَّار

در آغاز نوشته‌ای که بر بالای کتابخانه‌ی ایشان نصب شده بود، توجه مرا جلب کرد: «از بحث سیاسی معذورم.» لب فروبستم و گفتمش: حضرت استاد! تقاضای نصیحتی دارم که آن را به عمر خویش به کار بندم و بنیوشم. فرمود: من خود محتاج نصیحت و موعظه هستم و چگونه با زبان خویش شما را نصیحت کنم. لذا نصیحتی را که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مسلمانان گوشزد کرده است، برای شما بازگو می‌کنم:

شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای تحصیل آن شتران راهوار سوار شوید و به اطراف بیابانها سفر کنید سزاوار است: هیچیک از شما جز به پروردگارش امیدوار نباشد و جز از گناهِش نترسد. و اگر از او چیزی پرسند و نمی‌داند، از گفتن «نمی‌دانم»، و نیز اگر چیزی را نمی‌داند، از آموختن آن، شرم نکند. و بر شما باد به صبر که منزلت صبر در برابر ایمان، چون سر در برابر تن است. و همان گونه که تن بدون سر را فایده‌ی نیست، ایمان بدون صبر را فایده‌ی نیست.

گفت استاد مبر درس از یاد

یاد باد آنچه به من گفت استاد

به اقتضای سنت سنّیه‌ای در حوزه‌های علمیّه، شاگردان و متعلّمان از استادان و رشد‌یافتگان طلب نصیحت می‌کنند و می‌کوشند آن را فراگوش دارند. این بنده نیز در تأسی بدین سنت، از استادان و رشد‌یافتگان بسیاری حامل موعظ و نصیحت‌های گرانبهائی است. ولی این بار در ضمن نصیحت استاد، درس بزرگ و ارزشمندی نیز از محضر او آموخت؛ درس «ادب نفس» و تواضع که استاد را از موعظه از زبان خویش بازداشت و خود را محتاج نصیحت خواند و نصیحت امیرالمؤمنین را بیان کرد. دانستم که چگونه باید ادب نفس را

ملحوظ داشت و چسان در برابر یک شاگرد و متعلم نیز «اشرافیت علمی» را باید در خود کشت.

پایان بخش این مقاله، گفتار علامه محمد جواد مغنیه درباره استاد شریعتی است. مرحوم مغنیه در ماه رمضان سال ۱۳۸۲ به مشهد سفر می کند و به ملاقات استاد شریعتی می رسد و سخت شیفته شخصیت او می گردد. شیفتگی ایشان را به استاد شریعتی، در مقاله «فی مشهد الامام الرضا (علیه السلام)» در کتاب من هنا وهناك می توان یافت؛ آنجا که می گوید:

علامه محمد تقی شریعتی، استاد تفسیر در دانشکده معقول و منقول مشهد، وجود مقدس و روح پاکی است که بر اثر عبادات و مجاهدات بسیار به صورت نحیفی درآمده است. استاد، کلاه بر سر می گذارد تا آنهایی را که تنها به ظاهر افراد توجه دارند، گرد خود جمع کند. و نیز کسانی را که معمم هستند، از بدگویی و استهزا نسبت به اهل دیانت، به صرف نوع لباس و ظاهر آنها، حفظ کند. او به زبان حال به ایشان می گوید: شما که از روحانیون می گزیدید و به اکتفای ظاهرشان از مصاحبت با آنها اجتناب می کنید، بیایید باهم بنشینیم. لذا از هر گوشه و کنار گرد استاد جمع شده اند و ایشان با جلسات مختلفی که با آنها دارد، آنان را به دین و شریعت نبوی آشنا می سازد و دلهایشان را نسبت به پروردگار خاشع و نسبت به مردمان و بالاخص روحانیون، آمیخته به احترام می گرداند.

در یک جمله باید گفت که استاد شریعتی شخصیت یگانه ای است که در راه اعتلای دین با ابداع شیوه های جدید، سالیان درازی مجاهدت ورزیده است و نسخه بی همتایی است که در میان رجال علم و دین، تا آنجا که من می شناسم، دومی ندارد. (نسخه فریده لیس لها ثان بین رجال العلم والدین فیما اعلم.) خداوند به پاس خدمات ایشان به اسلام و پیشوایان و عالمان آن، پاداشی نیکو به او دهد.

وَمَنْ أَحْسَنَ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ. صدق الله العليم

العظیم.